هذا من [illegible] ربی وانا العا[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای فاتحه مصحف حمدت توحید و نقطه از کتاب مجدت خورشید

افلاک در دفتر جلالت و قسمتی از رحمت آیتیست قران مجید

بندگی و ستایش متواتر شکر و سپاس شایسته معبودیست

که عادتش احسان و غفران و عبادتش موجب سرافرازی

این جهان و رسیدن نعیم جاودان و حمد بی حد و ثنای

بیعد لایق کریمی و رحیمیست که از غایت مکرمت و [illegible]

مرحمت به بندگان ضعیفان ولقد کرمنا بنی آدم خطاب فرموده

هدایت و نجات ایشان ارسال رسل و انزال کتب نموده و از [illegible]

رسل حضرت رحمة للعالمین و شفیع المذنبین را ابر دامنت کرد ولسوف

يعطيك ربك فترضى و از میان کتب قران عظیم و فرقان کریم

[illegible]

را بوفا شنت که وَلَو انزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرایته خاشعا

متصدعا من خشیة الله صد هزاران صلوة صلوات نامیاب و تحفه

تحیات زاکیات بوسیلهٔ رسل مامور بامر قل تخاطب بخطاب

وما ینطق عن الهوی موصوف بکلام معجز نظام ان هو الا وحی یوحی

محمد مصطفی [illegible] و بوسیلهٔ اوصیا و اکرام اصفیا تاجدار هل اتی

مزرق بتشریف لا فتی مکرم کرامت الا المودة فی القربی امیرالمؤمنین

و امام المتقین علی مرتضی و بر آل نامدار و عترت عالی مقدار

ایشان که هر یک دریای حلم و جوهر کان علم و خاصان بارگاه احد

و مقربان درگاه صمد بد اند صلوات الله علیهم اجمعین

باد و حضرت ملک متعال و پادشاه لایزال در تعظیم و تکریم

ایشان فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

واقفند در تقدیس و تعظیم ایشان میفرماید انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بنا بود دلیل تعظیم و تکریم این

دو آیه عنبر بار کیا ایشان را بر همه عالمیان و جمیع جهانیان سرافراز

و ممتاز ساخت خدایا بحق احمد مختار و حیدر کرار و اولاد

اطهار و فرزندان این دو بزرگوار که حجم عیب های ما عاجزان را

در نقاب مستور دار و نامه اعمال ما عاصیان را با آب رحمت خود

شست و شوی نمای و خرمن گناهان ما درماندگان را به برق

رحمت و شعله مغفرت سوخته گردان و بحق طاعات و عبادات

ناقص ما ضعیفان را با الطاف و اعطاف عفو مقبول ذیل مرحمت

ساز و رنج این بی بر کثیر التقصیر را در جمع این کتاب مستطاب

ضایع مکردان و مقبول نظر خیر اثر خواص و عوام گردان و توفیق

الهم

چو اتمام این شامل حال گردان زیرا که توفیق یار در حاصل کار و فریاد

بیچارگان یاری از تو خواهیم که از یادی در نمانی و مدد از تو خواهیم

که مدد دید و حسب کمال توانی الهی بحق اسماء اعظمت که الله و رحمن

و رحیم است که فردا از شفاعت معصومان محروم مگردان یا اکرم الاکرمین

اسئلک بحق محمد و آله الطاهرین اما بعد چنین گوید فقیر

حقیر کثیر التقصیر المذنب المحتاج الی غفران ربه الباری ابن ابراهیم

مصطفی القاری که نزد ارباب دین و اصحاب یقین مبرهن و روشن است

که بعد از معرفة الله افضل طاعات و اکمل عبادات نماز است و آن

صحیح نیست الا بخواندن قرآن و آن درست نیست الا باتقان

مخارج و رعایت صفات مقرره و پیروی قواعد معینه لغت عرب

و این داعی با قلت بضاعت و عدم استطاعت ذکر جمیع مراتب

قرائت عاصم از روایتین حفص و بکر و اداء کتابت قرآن و طریقه

رسم الخط و حک و اصلاح آن در صور سجاوندی از اول قرآن تا آخر

قرآن و آنچه لازمه هر بابیست در آن باب مذکور ساخته و تجوید

قواعد قرائت را بر وجه کمال منوعی نمود که این کتاب در پیش هر کس

که باشد در قرائت از جمیع وجهات در دانستن قواعد قرائت و

تلاوت و حک و اصلاح در وقت مقابله قرآن و تصحیح آن از جمیع

کتب قرائت مستغنی خواهد بود لهذا این کتاب را بارشاد القاری

گردانید و مرتب ساخت بر مقدمه و پنج باب و بالله التوفیق

و سمیته الهدایة و الارشاد مقدمه در فضیلت تلاوت

قرآن و آداب تعلیم آن و بیان آنچه بحسب شرع و طریقه قرائت

قرائت معتبر است بدانکه در حدیث صحیح از حضرت پیغمبر

فرموده است که اهل القرآن اهل الله وخاصته یعنی اهل القرآن

اهل خدا و خاصان ویند و نیز فرمود که اشراف امتی حملة القرآن

یعنی اشرف و گرامی تر امت من کسانی اند که بر خوانند قرآن را عمل

کنند اندر در قرائت و نیز فرمود که خیرکم من تعلم القرآن وعلمه

یعنی بهترین شما کسی است که تعلیم بکرد قرآن را و کسی که تعلیم بدهد

قرآن را و نیز فرمود که القرآن حبل الله المتین طرفه بید الله وطرفه

بایدیکم فتمسکوا به یعنی قرآن ریسمانی است محکم که او بدست شما است

و سر دیگر بدست رحمت الهی است پس در آویزید که کیست نجات

شما ازآنجا میگردد وعن الحسین بن علی علیهما السلام قال من قرأ آیة من

کتاب الله عز وجل فی صلواته قائما یکتب له بکل حرف مائة حسنة

فان قرأها فی غیر صلوة کتب الله له بکل حرف عشر حسنة فان استمع

القران كتب الله له بكل حرف حسنة و ان ختم القران ليلا صلت عليه

الملائكة حتى تصبح و ان ختمه نهارا صلت عليه الحفظة حتى يمسي و كانت

له دعوة مجابة و كان خيرا له مما بين السماء الى الارض انتهى الحديث

معنی در حدیث صحیح از محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام زین

منقول است که آن حضرت فرمود کسیکه بخواند یک آیه از قران در نماز

ایستاده بنویسند از برای او بهر حرفی صد حسنه و اگر در غیر نماز باشد

بنویسند از برای او حرفی ده حسنه و اگر استماع کند قران را

بنویسند برای او حرفی حسنه و اگر ختم قران در شب کند صلوات

فرستند بر او ملائکه تا صبح یعنی طلب مغفرت کنند از جهة او از برای

او تا روز قیامت و اگر ختم قران در روز کند صلوات فرستند

بر او حفظه تا شب یعنی ملائکه که حفظ او کنند امرزش خواهند از جهة

که نزد

تا شب و هر دعا که کند مستجاب کند و ثواب تلاوت قرآن بهتر

باشد از برای او از نجه در میان آسمانها و زمینهاست تا آخر حدیث

وعن موسی بن جعفر ع قال یا حفص من مات من اولیائنا و شیعتنا و لم

یحسن القرآن علّم فی قبره لیرفع الله به من درجته فان درجات الجنة علی

قدر آیات القرآن یقال له اقرأ و ارق فیقرأ ثم یرق الحدیث یعنی حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند که ای حفص هر گاه کسی از دوستان

و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب تعلیم نگرفته باشد حضرت باری تعالی

امر کند او را در قبر تعلیم قرآن بکنند تا بسبب قرآن بلند گرداند خدای تعالی

درجه او را پس بدرستی که درجات بهشت بقدر آیات قرآن است

چون داخل بهشت شود بگویند مر او را که قرآن بخوان و بالا رو تا

در مکان خود قرار گیرد چون حدیث طولانی بود حاجت باذکر او نبود

عرض میکند ای پروردگار من قرآن را این بنده مؤمن تو است

که بتعب و مشقت انداختی نفس خود را در تلاوت من و بیدار

کنانیده است شب خود را در خواندن من و بی‌خواب ساخته است

چشم در حال عبادت پس خداوندا راضی شو از او همچنانکه

مرا از خود راضی کرده حضرت باری تعالی گوید ای بنده من بجانب راست

خود نظر کن چه نعمتها از روح و راحت از برای تو در بهشت آماده

کرده‌ام و به دست چپ خود نگاه کن چه نعمت و رحمت و کرامت

از برای تو مهیا کرده‌ام در این بهشت و این نعمتها همه از برای تست

بخوان قرآن را و درجه بالا رو و قرآن خوانده و درجه درجه بالا رو

هر جا که قرآن تمام شود جای او آنجا قرار گیرد عن ابی عبد الله

قال من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصره و خفف علی والدیه وان

دانا تا دین یعنی حضرت ابی عبد الله فرمود که کسیکه قران بخواند

ا ... و منضعف سبب زیادتی نور چشم میشود و تخفیف عذاب

پدر و مادر میگردد اگرچه کافر باشند و این احادیث منقول

شد از کتاب کلینی و کتب معتبره حدیث اقل شد و جهت ...

کلام شد از ذکر کرد بدانکه آداب تعلیم آنست که چون قرآن

باوضع لغت نازل شده که آن لغت عرب است پس واجب

باشد در تلاوت و قرآئت پیروی لغت عرب نمودن و هر حرفی

از مخرج خود اخراج کردن و رعایت اعراب و تشدید و مد

واجب بودن و اگر خود نتواند که از عهدهٔ قرائت بجا آورد

بخدمت یکی از استادان صاحب سلیقه رفته قرآن را موافق

لغت عرب درست فرا تعلیم کرده و در تلاوت و قرائت اند ...

که تا اکنون از امثال [illegible] که [illegible] ملک و [illegible]

و [illegible] از این کتاب [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible]

و [illegible] افتاده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] افتاده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] المطلق [illegible]

و اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ضیاء روشنی آفتاب

[illegible] [illegible] [illegible] بای علم و حلم کفا

[illegible] فتبارک الله احسن الخالقین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] المضي [illegible] الدار [illegible] الذي [illegible] قرأت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الى يوم الدين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از شرع مقرر است در قرائت قرآن مجید واجب است مراعات آن شرعا مراعات

اعراب است حتی تشدید نمودن مشهور بین العلما و از جمله امور مراعات لازم

است مد متصل را اشباع داده اند نه منفصل و از جمله اخراج حروف از مخارج

منقوله بتواتر پس ضاد که مخرج او از اول حافه لسان است و ما یلی آن از

اضراس است اگر اخراج شود از مخرج ظا که ما بین طرف لسان و اطراف

ثنایای علیا است قرائت باطل خواهد بود و ملاحظه القاب الفاظ بمواطنها

صفات مقرره در عربیه چون جهر و همس و استعلا و اطباق و غیر آن شرعا

واجب نیست بلکه از جمله مستحسنات است مگر تمیز حروف بدون آن

نشود همچنین ترتیل بمعنی تبیین حروف بی مبالغه با حفظ وقوف ادا حروف

زیاده از اقل واجب که از جمله مستحسنات و وقف و عدم تغیر در ادا مامورکه

محافظت بر نظم قرآن حاصل باشد واجب است بانی نیست بمعنی شرعی ...

قرآن را واجب با قبیح گفته اند معنی شرعی قصد نکرده اند بجانب تصریح آن از متقدما

ایشان منقول است پس وقوف در مواضع مزبور پس حسن بر جای مستعمل کرده

است نزد قراء از مقوله مستحسنات است انتهی کلامه اعلی الله مقامه و این

سرگشته وادی نادانی چون این نشانات با برکات را در رساله مختصر اثر

ذکر کرده بود در این کتاب که متن با ارشاد القاریست جهت تعیین و تمیز ذکر

کرده چون عبارات آن نویسنده دین و رهنمای راه دین از اول تا وسط دلالت

بر واجبات دارد و از وسط تا آخر دلالت بر مستحسنات است بنابر آن

این حقیر فقیر اقل ابان مقتبل اوجود آن دادی را ذلیل اخورده در باب اول

بالکلیه در واجبات و یکی در مستحسنات قرائت ذکر کرده و تا امروز کتابی

تصنیف در قرائت نشده که واجبات را جدا و مستحسنات را جدا ذکر

نکرده الا در باب این کتاب بسیار بسیار است وچون کتابت در عبارت مجمل

بود

دتطویل ذکر شده و کار دانشد که هر کس را کتابت و ضبط آن ممکن نباشد و هر کس را

نوشتن تمام کتاب مقدور نشود و داعی ترتیب ابواب این کتاب را بعنوانی

نموده که هر بابی را که خواهند بتنهائی بردن میتوان نوشت اما دو باب

اول که یکی در واجبات است و یکی در مستحبات قرائت مکتوب است

لابد این دو باب را بردن باید نوشت و اگرچه این کتاب که مسمی

بارشاد القاریست همه کس را ناچار است از تمام نوشتن این کتاب و

شاید که بعضی را بسبب کثرت علایق و عوایق و بعضی بشغلهای دنیوی و اخروی

تمام کتاب میسر نباشد اما دو باب اول که در واجبات و مستحبات قرائت

است باهم بردن نویسند که انچه ضروریات و اهم قرائت است در این دو

باب مکتوب است و عمل بآن سبب نجات و رسیدن درجات عالیات است

و سایر ابواب دیگر هر کدام که احتیاج و ضرورت بیشتر باشد بردن نویسند

الشاءالله کی بنده کتاب نوشتن وذوق کردن وهر که ازین کتاب منتفع کرد د

ومؤلف را بدعای خیر یاد آورد از اهل شفاعت ورحمت کرد د

نوع محمدی دال مطلق بپنجم شش نوع در ابواب استدعا و التماس

بن فقیر حقیر واین مستقل لشرالتعبیر را از علمای عامل وفقرا کامل که باطن خود را

بنور معرفت وظاهر خود را بحلیه طاعات منور ومزین کردانید

د لیلا دعای اشراق وخیرا دینیه ودنیای الثق ست بونه الا آنست که هرگاه

سهوی در تحصیل تجوید یا غلطی در قواعد قرائت یا ترکی در روایتی تمام یا

اختلافی در رسم الخط که از طریق شرع بیرون باشد یا اشتباهی در ...

سهادی واقع شده باشد بنظر حرانی ایشان در آید نما بر الله

املاء نارضو منان در بابت حر لشان نزد اهل عرفان از اعظم ...

ایمان است در بر قبایح پرده پوشی وبر ضعایح خوشی دأب صلحاء متقیان

..

است در حکمت و املاء آن کوشند و بذیل عفو عیب آن پوشند و اجر آن

از حضرت واهب العطایا یابند إن الله لا یضیع اجر المحسنین و فهرست ابواب

این کتاب برابن نهج هست که نوشته میشود باب اول در بیان واجبات

قرائت باب دوم در بیان مستحسنات قرائت باب سیم در بیان

اختلافات حفص و بکر که راویان عاصم اند باب چهارم در بیان رسم

الخط و توضیح کلمات مشکل قران و طریقه حکمت و املاء آن از اول قرآن

تا آخر قرآن سوره بسوره مکتوب میگردد باب پنجم در بیان رموز سجاوندی

و انچه لازم است از اسامی سوره و اختلاف حزو و نصف حزب و ربع

و وقف لازم و سجدات واجب و سنت و غیره از اول قرآن تا آخر

قرآن سوره بسوره میگردد باب اول در واجبات قرائت دانستنی

مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در بیان مخارج حروف و القاب آن

تکمله پنجم در اعداد است مانند حروف ابجد اند و بیش از دانستن اسامی معرفت

اقسام دندانها از جمله ۳۲ است و آن دندان بر چهار قسم است اول ثنایا که جمع

ثنیه است و آن چهار قسم است دندان است از پیش دو از بالا و دو از پایین

دوم رباعیات که جمع رباعیه است و آن نیز چهار دندان است دو از حنک اعلی

و دو از حنک اسفل از چهار جانب ثنایا سیم انیاب که جمع ناب است در پهلوی دندان

آن نیش گویند و آن هم چهار است دو از کام بالا و دو از کام پایین از چهار پهلوی

رباعیات چهارم اضراس که جمع ضرس است و آن بر بیست قسم است اول ضواحک

که جمع ضاحک است و آن دندانهاست در وقت خنده نمایان میگردد

از این جهت ضواحک گفته اند و آن چهار دندان است دو از بالا و دو از

پایین از چهار جانب انیاب دوم طواحن که جمع طاحن است که او را دندان آسیا

گویند چون دندانها از آن نرم میشود از این جهت گفته اند و آن دوازده دندان است

نشر از بالا و نشر از پائین از چهار جانب ضواحک از هر جانب سه ثنیه نواجذ بذال معجمه

که جمع ناجذ است و آن را دندان عقل گویند قریب به بیست سالگی تا سی سالگی

بیرون می آید و این چهار دندان است دو از جنگک بالا و دو از جنگک پائین

از چهار جانب در پهلوی طواحن و چون فارغ شد از اقسام دندان اکنون آغاز در لازم

است شروع میشود در بیان مخارج مخارج جمع مخرج است بفتح میم و کاف

گویند که حرف از آن تولد کند و در بعضی در هر دفعه ترتیب خلاف هست بعضی مخرج

حروف از الف اخذ امید اند بنا بر آن ترتیب ... باشد و بعضی حروف را

یکی دانسته اند بنا بر آن ... باشد اما قول اصح ... و در مخارج نیز خلاف

کرده اند بعضی از برای هر حرفی یک مخرج قرار داده اند و بعضی سه گفته اند

حلق و دهن و لب و بعضی ... و بعضی چهار و بعضی ... گفته اند اما قول

اصح ... ابتدا از حلق است از جانب قصبه شش و آن ... و ... است

دال وسط حلق است و آن مخرج عین و حا است یعنی مخرج او وسط الحلق

عین و حا بعضی است و در ادنی الحلق مخرج است یعنی ابتدای حلق

آن که متصل بدهن است که نفس در وقت میل به بالا کردن اول او

تکیه میرسد و بعضی گفته اند آن که متصل به دهن است که اول غین باو میرسد

و اقصی اللسان که ابتدای حلق آن که متصل به دهن است و این مخرج او

مخرج او بعضی حروف حلقی است و الف را جزو حروف حلقی

اند اما اقصی اللسان از حروف حلقی است و غیر الف از جوف و دهن است

مخرج اقصای لسان است از آنجا اقصی اللسان و الحنک برابر او است

از الحنک الاعلی مخرج قاف است بجوار آن ترا یعنی قاف است بالای کاف

الحنک در است ... و ان مخرج کاف است و این دو حرف را

لهاتی گویند باعتبار آنکه نزدیک به لهات مخرج او است

لهاتی

که فارسی زبانان آن را لازه گویند اما فارسی غلط غلشی گویند و کاف را مکتن

و غلصمه اول لهات را میناامند که بجانب حلق است و شکن او را لهات

گویند که بجانب دهن است شین وسط لسان است با انچه محاذی اوست

از حنک اعلا و آن مخرج جیم و شین نقطه دار و یای تحتانی است

و این سه حرف را شجری گویند زیرا که از شجر آن جا کشاده گی دهن است

ضاد اول پهلوی زبان است که آن را حافه گویند از جانب چپ [illegible]

با انچه محاذی اوست از دندان های اضراس و آن مخرج [illegible]

و اگر چه استاد الکلفتند از جانب الیسر [illegible] از جانب الایمن الیسر است

اما از جانب [illegible] تر شود و نیکو ادا کنند [illegible] دیر لفظه

انه نماد سرکش و گردن کش است [illegible]

کسی که مشقت بسیار کشیده باشد پس [illegible]

گردن نهاد

کردن نماد در نهایت اشکال هست این آنست که حضرت [illegible] بوده [illegible]

و انا افصح العرب [illegible] و این حرف را عربی [illegible] فایق گویند و [illegible]

کتابت [illegible] گویند [illegible] بیرون آنست الفی برابر اوست از [illegible]

نماین بالالف [illegible] است [illegible] آنست [illegible]

بالفی برابر است [illegible] بالالف [illegible] است دوم [illegible]

است بعد از [illegible] بالفی برابر [illegible] است از [illegible]

داد بالالف [illegible] یعنی برانکه [illegible]

در [illegible] دارد این سه حرف [illegible] انک رفیع [illegible]

انک [illegible] هر چیز گویند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] لکن [illegible] گویند

[illegible] نهایت [illegible]

[illegible]

سر زبان با لثت با بیخ دندانهای ثنایا علیا وان حرف طا و دال مهملتین و تا

مثناه فوقانی است واین سه حرف را نطعی گفته اند ونطع سقف

دهن است وشکنهای کام بالا است ۱۲ دوازدهم سر زبان با لثت با سر دندان

های بالا وان حرف ظا و ذال معجمتین و ثا مثلثه است واین سه حرف

لثوی گویند ولثه گوشت بن دندان را گویند تا دندان چنانکه مثل ...

۱۳ سیزدهم سر زبان است با سر دو دندان ثنایا با نسلین و ...

محقق نیست اما با این قول لب حاصل شود [illegible] و میم از جنبش لب

یعنی [illegible] لب و [illegible] و [illegible] و این چهار حرف [illegible] شفوی گویند

[illegible] هوای [illegible] از مخرج الف و واو [illegible] زبان [illegible]

و این [illegible] مناسبت [illegible] خیشوم است یعنی [illegible]

یعنی [illegible] آید و [illegible] است و [illegible]

با غنه و [illegible] به پیچیده [illegible] و در این [illegible]

[illegible] ادات [illegible] در [illegible]

[illegible] الف [illegible] حرف [illegible] ساکن [illegible] اول [illegible]

و [illegible] و علی هذا

القیاس الا [illegible] ممکن نیست [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

[illegible]

از جمله واجبات نیست و مدّ منفصل ار چه از جمله مستحسنات است اما مناسب

که در این فصل ذکر بشود و اشاره بهر یک از متصل و منفصل در محل خود کرده

خواهد شد تا واجب نیست از یکدیگر ممتاز گردد بدانکه حرف مد

سه است الف ساکن ماقبل مفتوح مثل قالَ و واو ساکن ماقبل مضموم

مثل قالوا و یاء ساکن ماقبل مکسور مثل قیلَ و سبب مد دو است لفظی

و معنوی و شرح آن مذکور خواهد شد و مد بر دو نوع است طبیعی

و غیر طبیعی مد طبیعی عبارت از امتدادیست که حاصل شود از ذات

حرف مد بقدر تلفظ با آن بدون سببی مثل عَفَا و عَفَو

رحیم و این نوع مد را علمای قرائت یک الف مقدار کرده اند و این

الف را مد طبیعی و اصلی و ذاتی گفته اند و مد غیر طبیعی عبارت است از زیاد

تی این امتداد بر زیاده مثل قرئ و عرفی و غیر اصلی یا میل

و مقدار غنا رت بیست از ترک این امثال ادو ابتدا مد طبیعی زیاد کنند ادا لابد

است از جمیع و سبب لفظی باشد یا معنوی چنانکه گفته شد و سبب لفظی

دو چیز است همزه و سکون اما سبب همزه همزه باشد خالی از ان الیست

از متصل هست همزه در مد یا متاخر دیگر باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا

مد او مقصور است بقرائت نافع بروایت ورش و اگر موخر باشد خالی از آن

بجمیع ادا ... انتها اگر جزو کلمه است متصل هر دو در یک کلمه

شد و باشد مثل جاء و سوء و شیء از ان متصل و سبب کلمه و اما

مد در ... باشد و سبب مد دیگر ... مثل بما انزل و قالوا امنا و فی

انفسکم از اوی ... و بعضی از قراء ... قصر نموده اند

تمام را در مد متصل و منفصل هر دو مد بی تفاوت است و ... همت

... از اشباع حرکت ... مثل آلهه و ... از ...

فرزاد

نیم واو از اشباع کرده یا حاصل شود پس اگر بعد از اشباع همزه باشد فصل و ما نزله

الا یقدر بر و بعد از آن و اجتماع باید کرد و این نزد همه امت اشباع و سنت گفته

اند و از جمله مستحسنات شمرده اند و اگر بجای حرف متحرک لین باشد و آن وا

ساکن ما قبل مفتوح و یا ساکن ما قبل مفتوح است و لین در لغت بمعنی نرم است

چون در حق تکلم بنرمی ادا میشود از آن جهت حرف لین گفته اند پس اگر بعد

از ایشان همزه باشد متصل در یک کلمه مثل سوء و شیء در حالت وصل بغیر از

قصر نباشد الا ورش که راوی نافع است که او در حالت وصل طول و توسط کند

و در حالت وقف طول و توسط و قصر است از همه قراء و اگر بعد از ایشان ساکن

باشد لازم خواه بود یا عارض بر حرف وقف یعنی خواه بود یا مظهر اما لازم

مثل عین و لفظ هست در قراءت ابن کثیر هاتین [illegible] اللذین از برای طول

و توسط باشد و لازم مظهر نیست [illegible] از [illegible] و ابتدا

سورة شوری جمیع قراء را در آن طول و توسط باشد [illegible]

که حرف مدی که در اوایل سورهٔ مریم و شوری که است از جهت بنای حرف مد و حرف لین واقع

شده اما چون قرّاء حرف لین جاری مجری حرف مد مبدل اند بنا بر این نزد ابن

کثیر از ایشان بعضی توسط در بعضی عین طول باشد و بعضی توسط نیز کنند جهت

رعایت جانبین اما ساکن لازم مدغم مثل اللیل لباسا کیف فعل در نزد

ابی عمرو هر سه وجه طول و توسط و قصر در رعایت برای وی جایز باشد و ساکن

لازم مظهر الطول والنمرف والمیت والحسنی در حالت وقف باسکان یاء

مثل مفلح در الفجها اشمام جایز باشد و ازین نوع مثل بلش بعضی قراء از جمله مثبت

است و اما سبب حرکه و سکون باشد لازم خواهد بود یا عارض دوم بتقدیر

حرف لازم و عارض مدغم خواهد بود یا مظهر ل سکون لازم مدغم مانند

دابة و لا الضالین و اتحاجونی و تامرونی و این نوع مد را مد سکون

لازم مدغم و مثل نیز گفته اند و اللام الم و المص و المر که

دو

که در اینها است و مکتوب اند در حروف مقطعه مانند مثل الٓمٓ نیز از قبیل

سکون لازم مدغم است بلکه تاکید و مبالغه در مثل الٓمٓ بیشتر است مثال

سکون لازم مظهر مانند آلْآنَ در دو موضع سوره یونس مثل صٓ و قٓ

که در اول دو سوره واقع شده در حروف مقطعه مانند مثل الٓمٓ نیز از قبیل

متحرک سکون لازم مظهر است مثال سکون عارض مدغم نحو قوله الرحیم

ملک در قرائت ابو عمرو مثال سکون عارض مظهر مانند اولوا الالباب

و بدانکه تشخیص جزو دانستن حروف مقطعه و خواندن ان در کمال اشکال

است و در سایر کتب قرائت توضیح ان کرده اند و در بعضی از این حروف مثل

است و در بعضی مثل نیست بنا بران ضرور شد که نقل از حروف مقطعه در

این فصل کند و تصحیح و توضیح تمام بیان ان نماید بل کلمه که به حروف مقطعه در قرآن

گویند که مرکب نباشد ان چهارده حرفند و در اوایل سوره مکتوب اند

ومدّ در ایشان مشروط بسه شرط است اوّل آنکه با ملفوظی او بسه حرف مشبع

دوّم آنکه حرف وسط حرف مدّ باشد سیّوم حرف ثالث ساکن باشد وهر حرفی

وهر حرفی از ایشان که مشروط باین سه شرط باشد مدّ در ایشان لازم باشد

وانچه مشروط باین سه شرط نباشد مدّ در ایشان نباشد وانچه مشروط باین

سه شرط باشند هفت حرفند مجتمع در ترکیب قنص کعسل وانچه وصف

مذکور نباشد مدّ در ایشان نباشد وان نیز هفت حرفند مجتمع [illegible] آن

مجتمع اند در ترکیب حیّ طهر و دو حرف دیگر یکی الف و یکی عین است و این

دو حرف نیز از این جمله است. و اگرچه الف با ملفوظی او بسه حرف است

و حرف ثالث نیز ساکن است امّا چون حرف وسط حرف مدّ نیست لاجرم آن مدّ

در آن نیست و در حرف عین که در اوّل سوره مریم و شوری که مکتوب است

خلاف کرده اند و اگرچه با ملفوظی او بسه حرف است و حرف ثالث نیز

ساکن است

نیز ساکن هست اما چون حرف مد نیز حرف مد نیست بلکه حرف لین هست تبعی مد نمیکنند

و بنابران که اکثر از استادان حرف لین با حرف مد بجای حرف مد میدانند بعضی هر که

که بر حرف مد نیامد نیست و حرف لین نیز نیامد نیست تبعی مد میکنند و آنچه مشهور هست

آن هست که جمیع قرا در مد طول و توسط کرده اند چنانکه در مبحث مد و لین مذکور هست

و در بعضی از کتب قرائت مکتوب هست که در حرف مد طول و توسط و قصر هر سه جایز است

و وجه دیگر گفته اند که چون حرف عین در ... وقف واقع هست بقصیت ... درست

نامیده اند که گفته شد که در نقص ... حرف مقطعه در کلام الله ... ما و ...

که در فواتح آن را بکلام کافی و بیان وافی ذکر نماید اول ... میشود ... در بیان

لازم است زیرا که هفت حرف اند چنانکه در ترکیب نقص عسلکم ... در

در اول سوره ... و اقران ... میباشد و از همه ... لازم ... ممدود

الم ... سوره ... ذکر ... همه ...

و بنابر روایت کسر نون ساکن لازم مدغم میکنند بجای که او زن مفتوح زیر است در حال وصل در واو

والقلم از نام میکنند حم در اوایل سوره طسم در ثلاثه و طس و حم عسق و یس منه طسم

در ثلاثه نون ساکن لازم مدغم و طس نون ساکن لازم مظهر حم عسق و فتح نون ساکن لازم

اسم مظهر و بنابر قرائت کسره قاف ساکن لازم مدغم نیز باشد که در حال وصل نزد ... و قلم نیز

در واو و القرآن از ادغام میکنند که ... مانند ... کهیعص میباشد و دال

متحرک ساکن لازم مظهر میخوانند حم در اول سوره المص و سوره کهیعص و نون

فتح میباشد و در این حروف مقطعه از ادغام ساکن لازم مظهر میباشد مثل

در اول سوره الم مثل میباشد حم میباشد و در جمیع این سوره از ادغام ...

لازم مظهر میکنند مثل در اوایل سوره الم اول سوره البقره از ادغام ساکن

لازم مدغم میکنند و از بعد از لام میم کمتر نباشد مثل الم اول سوره یونس

از ادغام ساکن مظهر میکنند در قبیله ... در السنان نیست آن نیز ... الله

...

نشان حروف هست مثل در ایشان نیست پنج حرف را آن ممتنع اند در ترکیب کرده

یقظتی چنانکه حم که زینش و در اوایل سوره المر و الر و مثل نباشد در اول سوره

کهیعص و در سوره طه مکتوب نیست ف در اول سوره کهیعص و سوره

کیس مذکور نیست ط در اول سوره طسه و در اول سوره طسم در کتابت و طس

ع در اوایل سوره حوامیم مکتوب نیست دو حرف دیگر یک در یکی و یک حذف مثل نیست و آن

تقریبست و او در اوایل سوره المر و الر و الر مثل میباشد و یک حرف دیگر نیست که با

خلاف مثل در او نیست و آن یس نیست و آن در اول سوره کهیعص و سوره

قم عسق میباشد و اوایل الف و یس هر دو در اول نیست حرف منتظم ترتیب بانت دیگر

که از حروف مقطعه حاصل میشود از جمله و اخبارست و جمیع قرا متفق اند بر مد آن

و هیچکس خلاف نکرده اند بلکه تاکید و مبالغه در مد آن بخیر کرده اند و سبب

مد هر گاه سکون باشد آنچه لازم باشد جمیع قرا متفق اند بر مد آن

از

بطریق اشباع و اعمال وکسی در آن خلاف نکرده از حروف عینه نیز آن مثل کو سند

وانچه از سبب عارض باشد طول و توسط و قصر در آن جایز باشد از جهت اعتبار

عارض طول و عدم اعتبار آن قصر در رعایت. جانبین نوشته و این مسئله وجه دیگر

دارد که وقف باسکان یا باشمام کرده باشد در عین اشمام رود و اگر روم کنند بغیر از قصر

نباشد زیرا که روم حکم وصل دارد چنانکه استادان این فن گفته اند که روم آوردن

جهار دانگ حرکت است و باقی داشتن دو دانگ اسکان ساکن کردن و ابن جزری

حرکت است از آخر کلمه موقوف علیه اگر متحرک باشد. اشمام مراد اینجا هم آوردن

لبها است بعد از اسکان تا اشاره شود بآن که حرکت آخر کلمه موقوف علیه ضمه است

روم مراد اینجا آوردن در حقیقت حرکت نیست و باقی داشتن یک دانگ چنانکه گفته

شد و اسکان در حرکت ثلث جایز نیست و اشمام در ضمه میباشد و بس و روم

در کسره و ضمه هر دو میباشد پس در ضمه مثل نستعین در حالت وقف

قصر

هفت وجه معتبر است طول و توسط و قصر با اسکان و طول و توسط و قصر با اشمام

و قصر با روم و در مثل مالک یوم الدین چهار وجه طول و توسط و قصر با اسکان

و قصر با روم و در مثل لا یؤمنون شش وجه طول و توسط و قصر با اسکان و مراد

مراد از طول مد تمام است که آن بمقدار اثنا عشر یا چهار الف است و توسط

سه الف و قصر یک الف و تقدیر چهار الف کردن خالی از اشکال نیست

بعضی گفته اند سماعی است از استادان کامل مشافهه باید شنید و بعضی دیگر

گفته اند که بعقد انگشتان معلوم میشود اگر مثلاً از برای هر الفی یک

انگشت عقد کنند نه بسیار از روی آهستگی و نه بسیار از روی

سرعت چنانکه حد وسط را اختیار کنند علی هذا القیاس و بعضی

از استادان گفته اند که هر جا مدی باشد طول و توسط و قصر باشد

در طول شش الف و در توسط دو الف و در قصر یک الف نقل میکنند

والرابع

و انتها آمده و گفته اند درجه مذهب در تطویل و توسط و قصر حاصل است و در کلمه

حرف مد باشد مثل نستعین قول اوسط است از تطویل و توسط اولی است از قصر

و اگر بجای حرف مد لین باشد مثل شیء قصر اولی است از توسط و توسط اولی است

از تطویل بسبب حرف مد معتبر نباشد و آن قصر مبالغه است در نفی و آن از بهر

حرف نفی باشد مثل منع لا ریب فیه و ما کنت بجانب الغربی و ما کنت لدیهم و

لا یظلمون و لا ریب و مانند این الفاظ هر جا که نفی باشد جهت مبالغه در نفی

مد میکنند و از این جمله است مد تعظیم در کلمه طیبه توحید لا اله الا الله و لا

اله الا هو و لا اله الا انت و قاریان مد منفصل در این موضع جهت تعظیم

و تکریم جل عزه و قصد مبالغه در نفی شرط [illegible] متعدد من [illegible] با مرتب اهم

مد میکنند و قصد الشان بسبب معنوی نه بسبب لفظی که از جهت بیت

منفصل کنند از [illegible] مد متصل واقع میشود زیرا که سبب نفی [illegible] الشان نیست

خبر که

بلکه بسبب معنی که مقصود ایشان هست که مبالغه در نفی است روایت حمزه وقصر

مبالغه در نفی شریک از ذات حق سبحانه و تعالی در قصر آنست ترجیح از برای حمزه

قراءة اجمالی نقل شد بدانکه هرگاه بسبب مد از صفت خود متغیر شود در ای حمزه

وخواه سکون مد و قصر جایز باشد بنابر اعتماد ناکردن بعارض و اعتبار آن بس

الرحیم الم اول سوره آل عمران را وصل کند بلفظ الله که بعد از اوست در مد

میم هم جوا الطول و قصر کند بنابر عدم اعتبار بعارض و اعتبار آن و کلمه این جا که

آمنتم بحذف همزه اولی در قراءت ابو عمرو در این حال قصر اولی باشد که از سبب

باقی باشد مثل هؤلاء ان کنتم آمد ال همزه اولی بیاد در قرآنست بزی و قالون

در این حال مد اولی باشد نایده دیگر در حال تعظیم و فرقان کرتم تنها موضع است

که همزه استفهام با الف لام تعریف جمع شد همزه الف لام تعریف را بالف

کرده اند و آن کلمه الذکرین در دو موضع در سوره انعام و الآن در دو

موضع

در بسوی برزش واشد در بدن موضع بحر بسوی برزش ودیگران سببی و ثقل ورد این

مواضع باتفاق همه جملة قرا امت و احب الادغام باشد جهت دفع التقاء ساکنین

واین فعل را تفرقه ومنقلب زمثل گفته اند و تفرقه جهت آن کنند که این

تفرقه نزده میان همزه و حرف و استعمال ذوالدر همزه استعمال متلعباشد نه

در جمیع منقلب زمثل الف شد و جمیع قرا متفق اند در ابدال ماند

و تبدیل ها الالف یاتی و تبدیل در لغت آنان در دانید ... و در

قرا همزه ثانیه میان همزه و الف خوانند بسبب همزه ... ثانی ... باشد

مثل ... کرده ... مثل ... همزه ... الرحمن

و فی همزه ... ا ... و میان همزه و یا خوانند سبب همزه

همزه ثانیه مضموم باشد مثل ... میان همزه و واو خوانند سبب همزه ... همزه

باشد مثل ... والرحیم

از ...

چونکه در کتاب نشر از برای حمزه و ورش هر نوع مد را باندازه شش الف ذکر کرده اما قول میان

واستادان از برای حمزه چنانکه الف مد هست و در بعضی از کتب قراءت مد دو هست که

حمزه بقدر پنج الف و عاصم و کسائی و نافع بقدر سه الف و ابن کثیر و ابن

عامر بقدر دو الف و ابوعمرو بقدر یک الف مد میکند و این مقدار در مطلق

قرآن است آنچه در باب مد تصحیح کرده اند بدانکه از مثل آن الا [illegible]

دو قسم هست واجب و سنت و هر جا حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه باشد

مثل جاء انما مد واجب گویند و هر جا حرف مد در یک کلمه باشد و سبب در کلمه دیگر مثل

قالوا آمنا و امثال سنت میدانند چنانکه تفصیل مد [illegible] النساء [illegible]

استادان مد را ده نوع قرار داده اند و جمعی هفت و فرقه شش میگویند [illegible]

گفته اند چنانکه مدی که بگوید اول مد تمکین دوم مد بنیه سوم مد اصل چهارم

مد فصل پنجم مد عدل ششم مد فرق هفتم مد بدل هشتم مد روم نهم مد

مبالغه دوم مثل مبدل [illegible] مثل الامام [illegible] مثل حارض [illegible] مذ شد مثل [illegible]

مثل امعان بار [illegible] مثل خزنی [illegible] مثل تنظیم [illegible] الف زیرقه مثل [illegible]

مثل جهت [illegible] باشد مثل ادبه و این مثل را مد تکلی از جهت

آن میگویند که تکلیف در لغت بمعنی جای [illegible] و مراد انجا مد کردن

ولشدن [illegible] جهت از برای جای رفتن حرف تخفیف همزه و سکون تا اثر [illegible]

تمام [illegible] الف که از حرف دو همزه در آخر کلمه باشد

[illegible] باشد [illegible] و این مثل را جهت آن بلند اخترانند

[illegible] دو همزه [illegible] جهت [illegible]

الف که از حرف دو همزه در آخر افعال در اصل کلمه میباشند مثل [illegible]

و این مثل را جهت [illegible] مثل [illegible] دو همزه [illegible]

[illegible] واقع اند پس فرق میان [illegible] است [illegible]

در افعال میباشد و بیشتر در اسماء چنانکه در [illegible] بیان شد [illegible] مثل [illegible]

که در میان دو کلمه باشد مثل [illegible] آمنا و این معنی را جهت آن شد تسهیل و تبدیل [illegible]

جهت میان دو کلمه [illegible] آنست که در وسط کلمه باشد و [illegible] بسبب التقاء ساکنین

باشد مثل [illegible] و این معنی را [illegible] بجهت آن [illegible]

کردن [illegible] و مراد اینجا این معنی [illegible] و مثل [illegible] که همزه استفهام

با همزه خبری جمع شده باشد مثل [illegible] و اهمال آن و این معنی [illegible]

آن [illegible] فرق میکنند میان همزه استفهامیه و همزه خبریه [illegible] باشند که چون

همزه استفهامیه [illegible] بالف [illegible] همزه [illegible] لام تعریف همزه

مثل [illegible] بالف میکنند [illegible] همزه استفهامیه [illegible]

که در خبریه [illegible]

تا ملتبس نشود همزه استفهامیه با خبریه [illegible]

و مبز در مذهب ابی عمرو و قالون و هشام هست در مانند [illegible]

ایشان ادخال الف فصل میکنند در میان این دو همزه [illegible]

[illegible] اجتماع دو همزه ثقیل میشمارند چون ادخال الف نمی نمایند ثقل [illegible]

[illegible] و همزه در لغت بمعنی منع است و نیز [illegible] در مذهب [illegible]

[illegible] در مانند هآانتم [illegible] الف میکنند و این مد

بمد منع [illegible] آن میگویند [illegible] کأن لم یکن

نمیکنند یعنی [illegible] متلفظ میشود [illegible] از حرکت بصورت خفی

متلفظ [illegible] آن میگویند ایما زیرا که [illegible]

و این مد را [illegible] آن گویند [illegible] تلفظ او ان کشیده و مد [illegible]

شود [illegible] در مذهب ابن کثیر هست در کلمه لا اله الا الله یعنی لا

اله را [illegible] مبالغه در نفی من ایان [illegible]

[illegible]

بحق واین مشهور نیست نزد عرب که ایشان در حال دعا و استغاثه در [illegible]

مد میکنند ما کرچه چیزی که سبب مد شود نباشد مثل یا ایها . یا

شک و این مد را بدین جهت مد ساکن گفته اند و مد تعظیم نیز گفته اند

١٠ و مد مبدل در مد نصب و رش هست در مثل آدم و آدمی و ایانا و امثال

آن در این مواضع دیگر اول [illegible] و قصر میخوانند و این مد را مد مبدل

گویند جهت آن گویند که آدم در اصل ءادم بود و قاعده در عربیت

آن است که هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند و همزه اول مفتوح

باشد همزه ثانی را قلب الف میکنند و اگر مضموم باشد قلب بواو و اگر مکسور

باشد قلب بیا از این جهت این مد مبدل گویند که حرفی بحرف

١١ بدل شده و مد [illegible] در آن در حروف هجا [illegible] تمام سوره

مکتوب است و ان حروف [illegible] مقطعه مینامند و توضیح آن [illegible]

از

ودر بیان وافی مذکور شد واین مد را مد لازم جهت آن گویند که مد او از
ذات آن حرفست و دائما مد لازم است ۱۲ مد بدل در وقف [illegible]
درحالیکه وقف باسکان یا باشمام کرده باشند مثل نستعین واین مد را
مد عارض نیز گویند [illegible] زیرا که این مد را لازم نیست بلکه در حال وقف
عارض میشود ۱۳ مد [illegible] در وسط کلمه واقع باشد در مد [illegible] مثل
البیتین واین مد را مد شبیه [illegible] است اما مانند
مبدل است در مثل القرآن مد نمیکنند زیرا که قبل از همزه ساکن
نیست ۱۴ مد [illegible] در مثل [illegible] است مثل شیئ وسوء کله
[illegible] ۱۵ مد [illegible] است را دی ابو عمرو [illegible]
واین مد [illegible] ادغام کبیر است که حاصل میشود مثل قال لهم واین مد
را عوض از برای آن میگویند [illegible] مد عوض است که [illegible]

[illegible]

وقف تفخیم در اسم الله است و این مد را جهت آن مد تعظیم گویند

که مد در این کلمه لا اله الا الله است بقصد مبالغه در نفی گویند از

ذات مقدس الله تعالی و جهت تعظیم و تکریم آن حضرت مد لازم است.

و بعضی از استادان بر آنند که مد بر ده نوع است اول مد حجز دوم مد

لین سیم مد تمکین چهارم مد فصل و بسط پنجم مد روم ششم مد

فرق هفتم مد البنیه هشتم مد المبالغه و التعظیم نهم مد بدل

دهم مد اصلی مد حجز مثل الصاخة فاتقوا مد حجز جهت آن

گویند که [illegible] آن مد میان دو ساکن که آن حاجز است میان دو ساکن

بند بین مثل الضالین مد لین جهت آن گویند که [illegible]

میان دو ساکن نرمی و قرار [illegible] مد تمکین مثل اولئک

والملائکه مد تمکین از جهت آن [illegible] بلند گویند

در بعضی مورد همزه را انطراب میماند ... مثل ءالرسل و قالوا امنا و فی انفسکم

مد فصل از جهت ان بیارند که فاصل است میان حرف مد و سبب مد که ابدا

نمیشود درین مد میشود و مد لازم مثل هاانتم و ان در مذهب ابی عمرو و نافع

است ... مثل الان مد فرق از جهت آن گویند که فرق کرده میشود میان

همزه خبری و استفهامی مد الله مثل الذکرین و الئن ... مد بنیه جهت آن

گویند که بیاء همزه در آخر کلمه میکند و مد مبالغه مثل لا اله الا الله در قرائت

جمیع قراء و مد مبالغه و العظیم از جهت آن گویند که مبالغه میکنند در نفی اله

باطل و اثبات اله حق و تعظیم و تکریم و اجلال آن حضرت و مد مبالغه در نفی است

در مثل لا ریب هر جا حرف نفی باشد و آن در قرائت ابن کثیر و حمزه است

و مد بدل مثل آدم و ایمان و اخر مد بدل از جهت ان میگویند که همزه ثانی بدل

بالف شد و مد اصل مثل جاء و سوء و شیء مد اصل و وصل هر دو کلمه ان

ازل

ومد اصل جهت آنست یکویند که حرف مد و سبب مد هر دو بهم در یک کلمه جمعند یعنی از

استادان بر آنند که مد بر هفت قسم است اول مد اصل دوم مد فصل سیم مد حجز

چهارم مد عدل پنجم مد استفهام ششم مد مبالغه هفتم مد تمکین هشتم مد اکمل

آنست که همزه در اصل کلمه واقعشده باشد مثل جاء و سوء و جیئ و اولئک

والملائکة مثل ذلک مد فصل آنست که همزه در دو کلمه افتاده باشد مثل بما انزل و قالوا

آمنا و فی انفسکم و شبه ذلک مد حجز آنست که در میانه ءانذرتهم و ءانتم و ءاذا

ومانند آن مد عدل آنست که در کلمه الضالین و الحاقة و مثل آن واقع شود مد

استفهام آنست که در ءالله و ءالذکرین و ءالآن واقع شود مد تمکین آنست که

در مثل الٓمٓ و المٓصٓ و کٓهیٓعٓصٓ است که در اوایل سورها مکتوب اند و بعضی از قرا

برآنند که مد بر شش نوع است اول مد متصل دوم مد منفصل سیم مد اشباع چهارم

مد عدل پنجم مد عارض ششم مد لازم مد متصل آنست که در کلمه جاء

و نسوة و جنی و مثال آن باشد مثل منفصل آنست که در کلمه بما انزل و قالوا امنا

و فی انفسکم و مانند آن میباشد مثل اشباع آنست که از اشباع حرکت حاصل شود مثل

... آنست که در کلمه و الا الضالین و اتحاجونی و مانند انها میباشد مثل ...

که در جمع الابصار و المومنون و نستعین و مثل آن در وقف بهم رسد ...

در کلمه حروف مقطعه میباشد و آن حرفی اند که در اوایل سوره مکتوب باشد

و آن هشت حرف اند در یعنی با خلاف و در هفت دیگر بی خلاف و تفصیل ان ...

نام در مبحث ... کرده شد ... مکتوب شد ... از ...

... آنست نقل شد ... در بیان خود بانیه گفته شد ... و اگر چه ...

بانیه در بیان باب ... شد ... چون ...

است و بعضی از قرا نیز بر وجوب آن رفته اند بنا بر آن ذکر شد ...

در اینجا اهر کار ... ملک متعال پادشاه لایزال ...

الخ

و نقلی دیگر انبیا استعاذه بوده اند حضرت باری تعالی و در تفسیر دیگر بوده که این استعاذه بیت

حضرت پروردگار گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی استعا

ذه او را قبول نموده در نفس او راست کرد یکی برکت و دیگری سلامت یا نوح اهبط بسلام

منا و برکات علیک و ابراهیم علیه السلام نیز استعاذه به پروردگار خود برد و گفت

اعوذ بالله خلقنی فهو یهدین من شر ... حقتعالی استعاذه او را قبول نموده و نفعش

راست فرمود یکی خلت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و دیگری سلامت یا نار کونی بردا

و سلاما علی ابراهیم پس بر مومن لازم است که جهت نجات جهه دنیا و آخرت خود

در حال استعاذه و پناه بر پروردگار خود برد تخصیص در وقت تلاوت کلام

علام که در آن وقت چون با خدا ادن خود در مکالمه است شیطان اغوا خیزد راه او زنی

میکند که او را از تلاوت منع نماید . . . با حضرت پروردگار پناه بارد و امان

ذوب جمیل و اجر جزیل محروم کند بد آنکه اعوذ بالله گفتی در اثنا بلادت سنت است

و بعضی بوجوب رفته اند و مشهور شده اند باین که چه فاذا قرأت القرآن فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم تمسّکاً اکثر بآنند که سنّت است چنانکه در بعضی از
تفاسیر و کتب قرائت تصریح بآن شده اند و صیغه وی بمذهب اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گفتن است و الرجیم زیاده بر این نیز رخصت داده اند ابتدا از استاد یحیی بن مسلم
هشت وجه است اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دوم اعوذ بالله العظیم
من الشیطان الرجیم سیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
چهارم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پنجم اعوذ بالله العظیم
من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم ششم اعوذ بالله السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و استفتح الله و هو خیر الفاتحین هشتم اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و
سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم این هشت که در استعاذه نقل کرده شد

اندرین

از کتب معتبرهٔ قرائت نقل شده و احادیثی که از حضرت پیغمبر منقولست در باب سند

این هشت وجه استعاذه در آن کتب مکتوب بود و ذکر آن درین کتاب بسبب اطناب

میشد بنابر آن مذکور نساختیم و آنچه از علمای قرائت شنیده و از استادان بتقریر رسیده

که اولی و انسب آنست که کلمهٔ اعوذ بالله السمیع من الشیطان الرجیم که اول مذکور شد کنند

زیرا که در سورهٔ مبارکه نحل همین واقع شده و گفته اند اگر در خصوص قاری مستمع باشد

یا در نماز باشد آهسته باید خواند و وقف و وصل با بعد آن از قرآن خواه بسم الله و خواه

غیر بسم الله جایز است و بعضی گفته اند شرط ادب آنست که اعوذ بالله را وصل به بسم الله

و اسم جلاله و ضمیری که راجع بحضرت باری عز اسمه باشد نکنند و این وجه حسن است و در

یکی از کتب معتبرهٔ قرائت که بنظر رسیده مکتوب بود که از آداب ادب در بیت

که اسم شیطان ملعون الرجیم را با بسم الله الرحمن الرحیم وصل کنند اگرچه ضمیر این وجه

را از استاد نشنیده اما عمل بآن کردن احسن است بدان ایدک الله

في الذاريات كه بسم الله الرحمن الرحيم خواندن در اول هر سوره از سور قرآن به جمله لازم است

تمام كه بعضى كه از مشفق اند كه ايشان را القاب تسمله گويند قالون و كسائى و ابن

كثير ... سوره بر آنند كه هيچ يك از قراء در اول سوره براءة بسم الله الرحمن الرحيم اينه

گفتن را جايز ندانسته اند بلكه تاكيد و مبالغه در ترك او نموده اند زيرا كه بسم الله

از براى امانست و در براءة امان نيست چنانكه ملك جبار جل ذكره ميفرمايد

فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و نيز ميفرمايد و قاتلوا المشركين كافة پس اگر ابتدا به آيه

باشد يا عشر يا حزبى يا نصف حزبى يا جزوى از اول يا وسط سوره از سوره قرآنى

كه غير براءت است كه بسم الله گويند يا ترك آن نمايند اما در ابتداى سوره براءت ترك اولى

و هم چنين اولى است اگر در اول سوره براءت را باخر سوره الانفال و از سوره براءت را

باخرها اول سوره يونس وصل نكنند و در بعضى از كتب قرائت مكتوب است كه قارى

در اول سوره و وسط سوره و ما فى براءة مخير است در گفتن بسم الله و ترك آن

بدلیکه هر گاه بسم الله گوید اعتقاده بسم الله در این سوره است امّا این وجه پیش

اکثر از قرّا پسندیده و مستحسن نیست و باید دانست که خلاف نیست میان قرّاء در اوّل

هر سوره ابتدا به بسم الله کردن و ترک آن نمودن و عاصم و قالون و ابن کثیر و کسائی

که از اصحاب بسمله اند ایشان ترک بسم الله در اوّل سوره برائة نموده اند بلکه مُثبت

ابتدا به بسم الله در اوّل هر سوره از سور قرآنی اجماع کرده است و باقی قرّاء در غیر

که راوی که نافع است و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه ترک بسم الله نموده اند چنانکه در

کتب قراءت مکتوب است و هر گاه خواهند بسم الله را وصل کنند بسوره چهار وجه

محتمل است اوّل وصل کل دوم قطع طرفین سیم قطع اولی و وصل ثانی چهارم

وصل اولی و قطع ثانی وجه ثالث اولی وجوه است و وجه رابع نزد قرّاء قبیح ناپسندیده

است ناپسندیده علماء قراءت گفته اند که نه سوره است که بسم الله را با ایشان وصل

نباید کرد اوّل سوره محمّد لا اقسم بیوم القیمة عبس و تولی

فی الله آنست که بسم الله الرحمن الرحیم خواندن در اول هر سوره از سورهای قرآن نزد جمله لازمست

تمام کرد باجماع که از شفق اند که ایشان را القاب تسمیه گویند قالون و کسائی و ابن

کثیر و بعضی سوره و مراد آنست که هیچ یک از قرا خواه در اول سوره و خواه در میان بسم الله نیم ابد

گفتن را ها نموده اند بلکه تاکید و مبالغه در ترک آن نموده اند زیرا که بسم

از برای امانست و در برائت امان نیست چنانکه ملک جبار جل و عز اشاره میفرماید

فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و نیز میفرماید و قاتلوا المشرکین کافة پس اگر ابتدا به آیه

باشد یا عشر یا حزب یا نصف حزب یا جزو یا جزوی از اول یا وسط سوره از سورهای قرآنی

کند مخیرست که بسم الله گوید یا ترک آن نماید اما در ابتدای سوره برائت ترک اولی است

و هم چنین اولی نیست الحمد اول سوره برائت یا آخر سوره الانفال وا از سوره برائت

با هم اداء سوره برائت و وصل نکنند و در بعضی کتب قرائت مکتوب است که وقف

در اول سوره و در وسط سوره ما قبل برائت خیر است در گفتن بسم الله و ترک آن

بنابر آنکه هر گاه بسم الله گوید اعتقاده بسم الله جزو این سوره است امّا این وجه پیش

اکثر از قرّاء پسندیده و مستحسن نیست و باید دانست که خلاف است میان قرّاء در اول

هر سوره ابتدا به بسم الله کردن و ترک آن نمودن و عاصم و قالون و ابن کثیر و کسائی

که از اصحاب بسمله اند ایشان ترک بسم الله در اول سوره جایز نمیدانند بلکه میگویند

ابتدا به بسم الله در اول هر سوره از سور قرآنی بجز براءة لازمست و باقی قرّاء در میانه

که راوی دیگر نافع است و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه ترک بسم الله نموده اند چنانکه در

کتب قراءت مکتوب است و هر گاه خواهند بسم الله را وصل کنند بسوره چهار صورت

محتمل است اول وصل کل نمودن دویم قطع طرفین سیم قطع اولی و وصل ثانی چهارم

وصل اولی و قطع ثانی وجه ثالث اولی وجوه است و وجه رابع نزد قرّاء قبیح و ناپسندیده

است و باید علماء قراءت گفته اند که نه سوره است که بسم الله را با ایشان وصل

نباید کرد اول سوره محمد دویم لا اقسم بیوم القیامة سیم عبس و تولی

سورهٔ ویل للمطففین ... لا اقسم بهذا البلد ... لم یکن ... الهاکم التکاثر

همزه ویل لکل ... تبت ... و سنت است بسم الله کردن ابتدای سوره

وصل ... سورهٔ فاتحه ... سورهٔ انعام ... سورهٔ کهف سبا ...

سورهٔ سبا ... سورهٔ الملائکه ... سورهٔ الانبیاء ... سورهٔ الرحمن ...

... انا انزلناه فی لیلة القدر ... سورهٔ القارعة و اگر خواهد بسم الله را بعد سوره نه سوره قرائت وصل

نکند اما تاکید در این ده سوره بیشتر است زیرا که بسم الله را با این ده سوره

وصل کنند سبب زیادتی اجر و ثواب خواهد بود ... در بیان اختلافات

قرا سبعه در فاتحه و اخره بدانکه سورهٔ فاتحة الکتاب هفت آیه است

بی خلاف اما در تعیین آیه کرده اند و بعضی بسم الله را یک آیه گفته اند و صراط

الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و این مجموع را یک

آیه دانسته اند بسم الله تا رب العالمین این مجموع را یک آیه تمام دانسته اند و ...

(۲)

وجز الا الذین را آتینا علیهم را یک آیه گفته اند و این سوره مکی است و بعضی

بر آنند که مکی و مدنی نیست و در مدینه نازل شد و این سوره را فاتحة الکتاب

و ام القرآن و سبع المثانی و سوره الحمد گفته اند و این سوره صد و چهل و

دو حرف است و در یکی از کتب معتبره مکتوب است که این سوره صد و بیست

چهار حرف است و جمیع پیغامبران صد و بیست و چهار هزار بودند که این

سوره بخواند خدا ایشان را ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغامبر یاد کرده است

کند اللهم ارزقنا تلاوته فی آناء اللیل و اطراف النهار داخل انعم علیهم

والدعا والرا یعنی محب والیها الاظهار و چون بدین خواند این سوره

نماز جمیع نیست بنا بر آن واجب و لازم است بر قاری که این سوره

را بتجوید و ترتیل بخواند تا نماز صحیح باشد یعنی باید که هر حرفی را از مخرج

خود اخراج کند و رعایت تشدید ها و اعراب آن نماید و بیرون صفات

الفقه واجب است اندر وقف از یک دیگر ممتاز کردن و من وجب رابجا

آوردن و رعایت نظم قرآن کند و بعضی از استادان گفته اند که بر قاری

لازم است که در حال تلاوت هر کلمه را وصل باید خواندن مثل قیل ادخ

در رسول الله بوصل میخوانند و هر کلمه را که بوصل نباید خواند جمیع حروف آن کلمه

را در آن کلمه تمام کند بعد از آن شروع در کلمهٔ دیگر کند یعنی چنان نخوانند

که حروف آخر کلمهٔ سابق را قطع کند و جزو اول کلمهٔ لاحق سازد مثل یوق

شُحَّ نَفْسِه را قشح خواند و لَوْمَةَ لائِم را تلائم گوید و مودة بینکم را تبینکم

قرائت کند و امثال آنها و این نوع تلاوت کردن قبیح و ناپسندیده است

چنانکه جمعی از قراء اند که از این طریق تلاوت کنند حقیقت موضع است

در سورهٔ حمد که شباهت باسم شیطان بهم میرسانند اول ذلیل دوم

ضلا بیستم کیوم چهارم کنیز پنجم کنس ششم تعل هفتم ایمل غرض زاین

از این کلمات مذکوره است آن بیت که دال را از آخر کلمهٔ الحمد قطع کنند و

با اول کلمهٔ لله وصل نکنند که دلّ شود و حا را از لله جدا کنند و بر ب

بچسبانند که حرب شود و کاف را از مالک قطع نکنند و جزو اول یوم الدین

نکرده اند که کیوم شود و کاف را از ایاک نکنند و با اول نعبد بچسبانند که کنعبد

گردد و کاف را از و ایاک جدا کنند و با اول نستعین وصل نکنند کنس شود

و تا را از انعمت جدا کنند و بر علیهم بچسبانند که تعلیهم گردد و با را از غیر المغضوب

قطع نکنند و بر علیهم وصل نکنند که تعلی شود و هرگاه در سورهٔ حمد چنین حرف را

که دال و حرب که در شباهت با اسم شیطان بهم میرسانند از جمله اسم

شیطان در سورهٔ حمد مکتوب نیست و در کتب معتبره حدیث نیز اسماء

شیطان باین عنوان بنظر نرسید و اما علماء قرائت باین طریق در بعضی از کتب

خود نقل کرده اند و از ظاهر عبارت ایشان چنین مفهوم میشود که این باید

در لغت

وضبط لغة آنکه از برای صحت قرائت حمد است چون نماز بدون [illegible] چند رتبه سوره

حمد در نماز خوانده میشود و صحت نماز بصحت قرائت حمد است بنا بر آن لغة و

تاکید در این سوره بیشتر کرده اند پس باید که در سوره فاتحة الکتاب در حال قرائت

و تلاوت کمال احتیاط را بکند چنانکه حرف ساکن را متحرک و متحرک را ساکن و مشدد

را مخفف و [illegible] مشدد نکند تا باعث نقصان و افساد نماز نشود و دیگر

بعضی از کتب قرائت مکتوب است که در حمد بنا بر یک موضع است که قاری باید

احتیاط تمام کند تا نماز صحیح باشد و ذکر آن باعث تطویل میشود و فقیر از بعضی خود لا

بد است در این کتاب ذکر آن میکند اول با بسم الله و میم را از مخرج

خود ادا کند چنانکه فتحه که در [illegible] متوجه شود [illegible]

ممتاز کند و لفظ [illegible] که ماقبل آن مکسور است ترقیق بجای آورد و در لفظ الله

که در ادا [illegible] دیگر [illegible] نشود [illegible] اشباع نکند که واو [illegible] نکند

قرائت

دوم چنانکه حا را اشباع نکند که با جیم برساند کاف مالیک را فشار نکند چنان

که از مخرج بگردد و در قتل اخراج کاف احتیاط کند که مشتبه بکاف فارسی نشود

دهم را در جیم ده و ادغام با یای ایاک نزند تا شدت تبدیل آید و احتیاط کند که از کسره

همزه یا بای زاید نکند فتحه کاف و ایاک را اشباع نکند که الف حاصل نشود و متوجه صفات همزه

درست بشود و سین و صاد و حرف استعلا جهر و همس و اطباق و نفخ همگی را نموده

نشود که مشتبه بیکدیگر نشود و در اخراج ضاد و همزه را که [illegible] و لیس [illegible] اثبات [illegible]

زیرا که توهم آن میشود که از مخرج بگردد بین اسلام و کسانی مایلند را اثبات الف

خوانی و له اسم فاعل باشد و باقی قرا ابدل ف الف خوانند زیرا که صفت مشبهه باشد

بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که سوره اخلاص مکی است و بعضی بر آنند که مد

نیست و نوزده کلمه است و شصت و شش حرف [illegible] و این سوره نزد مدنی و

عراقی چهار آیه است و نزد شامی و مکی پنج آیه است و در این سوره قلقله [illegible] بیت

مقرر و عا باید آورد تا تمام جمیع باشد فصل پنجم در بیان های کنایه بدانکه های کنایه

هر هائیست که ضمیر مفرد غایب مذکر باشد مثل لَهُ و فیه و نصره و داود

و لدیه و باید دانست که های کنایه محکوم بچهار حکم میگردد اول هرگاه ماقبل

و مابعد هر دو متحرک باشد مثل لَهُ ذریة و جمیع قرا متفق اند

بر صله آن دویم هرگاه ماقبل و مابعد هر دو ساکن باشند مثل منه اسمه

و فیه اختلاف نیز همه قرا متفق اند در عدم صله آن سیم هرگاه ماقبل

متحرک و مابعد ساکن باشد مانند لَهُ الملک و دیگر لعباده همه بر ترک

صله نمودند چهارم هرگاه ماقبل ساکن و مابعد متحرک باشد مثل فیه هدی

و علیه الا ابن کثیر و حفص که راوی عاصم است موافقت کرده بوی در

لفظ فیه مهانا در ... در کلمه یرضه صله نکند و فقط در سوره هود جمیع یک

از قرا صله نکرده اند و هرگاه از نفس کلمه است نه ضمیر مثل ینته و لم ننه

بجز ...

عبغه غلیت و خراه لصیغه خطاب هرجا واقع شود نیز همچنین بعد کمک ... ولکن اصل

کلمه است نه ضمیر مجرور مخاطب مثل کرمه باید دانست های سکت که معلوم میشود اگرچه

در اصل کلمه نیست تا آن جهت ساکن است و حرکت ندادن در بعض مصاحف قبیح بالاتین ...

است و در حکم در ... است و های سکت بسیار است و ضبط آن اکثر او در کتب

نقش ملاحظه میکرده صفت مرفع است اول لم یتسنه در سوره بقره دوم اقتده

در سوره انعام سیم کتابیه چهارم حسابیه پنجم مالیه ششم سلطانیه هر دو در

در سوره الحاقه هفتم ماهیه در سوره القارعه باب دوم در بیان مستحسنات

قرائت و این بر پنج فصل است فصل اول در بیان صفات حروف بدانکه صفات

حروف از جمله مستحسنات است و علما گفته اند که صفات این فن بر حسب

است که حروف از یکدیگر ممتاز کردند پس حروف را با صفات معروفه تکلم باید کرد هر

از صفت دیگر ند همس ضد جهر شدت ضد رخوت استعلا ضد استفال ...

نطق القطع از زبان نطق اصوات بلا ذکر شد همس در لغت آواز نرم و ضعیف ۱

گویند در حروف پیوسته ده است مجتمع در کلمات فحثه شخص سکت و این صفت
ف ح ث ه ش خ ص س ک ت

جهر در لغت آواز بلند است مجتمع در ترکیب ظل قو ربض اذ غز جند مطیع
ظ ل ق و ر ب ض ا ذ غ ز ج ن د م ط ی ع

در لغت سختی را گویند و آن مجتمع در اجد قط بکت رخوه در لغت سستی را گویند
ا ج د ق ط ب ک ت

مجتمع در ترکیب خذ غث حظ فض شوص زی ساه استعلا صفت است ...

در لغت طلب بلند کردن است مجتمع در ترکیب خص ضغط قظ باب دوم در بیان ...
خ ص ض غ ط ق ظ

...

صفت اطباق ...

ایشان ...

و ذهاب آن خلاف ... و ذهاب اولی است

بعض ترک القاء

...

صفت استعلا قاف بدانکه حروف مستعلیه همه ترقیق اند یعنی همه باریک

باید گفت و تفخیم هیچ یک را نشاید کرد مگر لام اسم لفظ جلاله که الله

و اللهم است هرگاه ما قبل ایشان فتحه یا ضمه باشد مثل اِنَّ الله و رسو

تفخیم باید کرد و اگر ما قبل مکسور باشد مثل بسم الله و بالله و قل

اللهم ترقیق باید کرد باید و را مضموم یا مفتوح مثل رحمة و رزقا یا را

ساکن ما قبل مفتوح یا مضموم خواه در اصل ساکن باشد مثل المرء و اقربی

یا در حالت وقف ساکن کرده بقدر و بشعر یا را ساکن ما قبل ساکن ما

قبل مفتوح یا مضموم در این صورت مثل کوثر تفخیم باید کرد اگر را مکسور

باشد مثل رزق یا را ساکن باشد و ما قبل را یا ساکن باشد اعم از آنکه

ما قبل یا مفتوح باشد مثل خیر یا مکسور باشد مثل قدیر در این جمله حالات

ترقیق باید کرد دیگر یا ساکن ما قبل مکسور که کسره غیر لازم باشد مثل

را رجعوا اگر منفصل باشد مثل الذی ارتضی و یا بنی ارکب معنا

بنا بر قول انچه که بکسر یا میخوانند و امرتا برا و ان ارتبتم با را ساکن ماقبل مکسور

که کسره اصلی باشد اما بعد از را واسطه در کلمه که راست حرف استعلا باشد

وانچه از حرف استعلا سبعه در کلمه که ماقبل را بکسره اصلی واقع شده ست

حرف ست صاد طا و قاف صاد در سه موضع اول ارصادا لمن حارب الله

در سوره توبه مرصادا للطاغین در سوره عم و لبالمرصاد در سوره

والفجر طا در یک موضع فی قرطاس انعام قاف در دو موضع اول من

کل فرقه در سوره توبه دوم فکان کل فرق در سوره شعرا و در این نوع

مکرره تفخیم باید کرد مگر در کلمه فرق که در اینجا خلاف کرده اند بعضی

تفخیم کرده اند بنا بر اصل قاعده که بعد از را حرف استعلا واقع شده و

بعضی ترقیق نموده اند زیر اگر را در میان دو کسره واقع شده در دو وجه

نزد قراء

نزد قراء احسن میباشد و بباید دانست اینکه تفخیم و ترقیق تابع ما

قبل خود است پس اگر الف بعد از یکی از حروف استعلاء واقع شده

باشد مثل الصالحات و لا الضالین تفخیم در حرف استعلا زیاده باید

کرد و انزیادتی از برای الف است و اگر بعد از یکی از حروف استفال

مکتوب باشد مانند مایه و با آنزل ترقیق استفاله زیاده باید نزد دیگر اسم

جلاله هرگاه ماقبل مفتوح یا مضموم باشد لا تفخیم باید کرد هرگاه مکسور باشد ترقیق

باید کرد و دیگر حروف مجهوره را جهر و شدیده را بجای باید آورد خصوصا

قاف که اگر جهر و شدت بجای نیاورند قاف مشتبه بغین شود و کاف را

اگر شده نکنند مشتبه بکاف فارسی شود و حروف مطبقه را اطباق بجا باید آورد

خصوصا صاد و طا که اگر اطباق نکنند صاد بسین و طا بتا مشتبه شود و

ناچار احتراز از ابقاء صفت اطباق کما در کلمه مثل احطت و بسطت فی ط

ازان

وفرطت در ابقاء صفت استعلاء قاف در کلمه الم نخلقکم من ماء مهین و در سوره

والمرسلات و ذهاب خلاف کرده اند و هر دو وجه را اعتبار نموده اند و ذهاب

را اولی دانستند بعضی ترک وصفت استعلا قاف را در این لفظ و این کلمات

بلیغ از این نیز مذکور شد نه دهرگاه متوجه نشود مگر بر گردد وتکرار در را

واقع نشود که از سبب افساد نماز شود فصل سیم در بیان ادغام بدانکه ادغام بر

دو نوع است کبیر وصغیر ادغام کبیر است که اول یا مثلین یا متقاربین یا متجانسین

متحرک باشد ساکن کردانند و در ثانی ادغام کنند مثلین نحو ما سلککم و مناسککم

متقاربین مثل خلقکم و در زلزلت متجانسین مانند معجلة الله مساجد تلک

و فی الغرس زر وجبت و این ادغام در قرأت ابن عمرو است. اما از مثلین

انچه در یک کلمه واقع شده اند دو لفظ را با دغام میخوانند و آن هاء دو کلمه

مکنونین الیت که جمعت مثالی ذکر شد از مثلین انچه در یک کلمه واقع شده اند

باظهار میخوانند مثل جباههم و وجوههم و از مثلین غیر مدی و دوم که مکتوبند ادغام آنها اگر

ماقبل او ساکن باشد یا متحرک مثل فیه و هدی و تقوی که جمیع قرا بادغام میخوانند

الا کلمه یحزنک کفره در سوره لقمان باظهار خوانند و نیز هرگاه در ماقبل کاف

نون ساکن واقع شود و ادغام در جمیع قراء ادغام کبیر خوانند مثلین خواه متقاربین

و خواه متجانسین باظهار خوانند و الا بدو کلمه یکی ما مکنی که مثل او ما مکننی بوده نون

اول را ساکن کردند و بنون ثانی ادغام کرده است و آن در سوره کهف مکتوب

است و دیگری لاتأمنّا که مثل او لاتأمننا بوده نون اول را ساکن و بنون دوم

ادغام کرده شد و در لاتأمنّا اشمام لازم است و اشمام در هر جا بهم کرده اند لفظ

مثل ... ادغام لاتأمنّا نادر باشد و این در سوره یوسف بیست و

ادغام صغیر آنست که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن و در دوم ادغام کنند و این

۲۱
و در قسم است یکی متفق علیه و دیگری مختلف فیه اما متفق علیه ادغام دو مثل است خواه در یک

[illegible]

يدرككم الموت و يوجهه مثل و اضرب بعصاك الحجر و ديگر بايد دانست

كه اوّل حرف مد باشد كه در اين هنگام مد نبايد كرد زيرا كه در حرف مد يك

الف مد طبيعى لازم است و ادغام و مد ضد هم اند مثل فى يوسف و قالوا

وهم اما اگر اول حرف لين ادغام بايد كرد مثل عصوا و كانوا و باب يين در كلام

مجيد بسيار است و ادغام متقاربين آنست مثل الم نخلقكم در سوره والمرسلات

لكن در ابقاء صفت استعلاء قاف و ذهاب آن خلاف و هر دو وجه معمول است

و ذهاب اولى است يعنى ترك ابقاء صفت استعلاء قاف بايد و لام بل و هل

وقل در لام و را مثل بل لما و بل ربكم و قل اعوذ و قل رب و لفظ هل در قرآن عظيم

و ادغام متجانسين آنست كه دو حرف از يك مخرج باشند بيك ديگر بدل

بسند و از آن جمله است تاء و ذال و ظاء مثل اذ ظلموا و دال قد دخلوا و قد تبين الرشد

و اگر چه در اكثر كتب قرائت ذكر دال قد نشد اما مراد اعم است نه اخص

فالمثال

ناکردال عبدتم وحصدتم وکدت ومانند اینها داخل باشد وتا تانیث در دل

وطا مثل کانت تا نیم واجب بیت د ندمکار تا لت طائف مثل نیها ادغام نخد ین بست

والف لام تعریف درچهار ده حرف ادغام شود وان الف لام را درین هنگام

الف لام شمسی گویند واینچهار ده حرف این است ت ث د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ل ن مثل التائبون الثمرات الدنیا الذاکر الرسول الزکوة السلام

الشمس الصائمات الضالین الطارق الظالم اللیل النهار و الف لام تعریف

نزد چهارده حرف اظهار میشود واین الف لام را درین وقت الف لام قمری

میناممند وان چهارده حرف این است ا ب ج ح خ ع غ ف ق ک ل م و ی

مثل الانسان البر الجنة الحسنة الخلد العظیم الغفار القهار الکرم الکبیر

المومنین الهادی الیوم و انجه مثل کو مستثنی از تشدید شبیه بیت داده

نام ببرد در روایت ادغام کرده ان نون ملفوظی قسم ...

و ثاء را در ذال در کلمه یلهث ذلک در سوره اعراف و باء را در میم در لفظ ارکب معنا

در سوره هود ادغام بیک روایت کرده که آن روایت بکر است و آن نون ملفوظی

یٰس است و در واو والقرآن و در سوره نون والقلم و در هر دو موضع در حال

وصل با ادغام نیز نموده و وقف باظهار میخوانند و تمام در هر جا که ادغام صغیر را باظهار

خوانده مگر این حرفها که مذکور شد و یلهث ذلک را تمام ادغام نموده و وصل

چهارم در حکم نون ساکن و نون تنوین بحروف هجا پس حکم بچهار ختم گردید از آن

اظهار و ادغام و قلب و اخفا ظاهر کردن نون ساکن و نون تنوین است

نزد حروف حلق شش است همزه و ها و عین و حا و غین و خا نون ساکن در

کلمه و نزد حروف حلق در کلمه دیگر باظهار خوانند مثل علیم تنوین باین نوع است که

علیم حکیم باظهار باید خوانند هر چه در یک کلمه باشد مثل ادراهم باظهار میخوانیم

ادغام بها ر کرده شی در شی دیگر است و مقصد ایما ...

۱۳۷ ارزی

ساکن و نون تنوین است و نکاه بعد از وقوع گرفته اند این است که دو فتحه
یا ضمه یا کسره یکی علامت نون ملفوظی و دیگر شد علامت فتحه یا ضمه یا کسره است
ادغام یرملون شش حرف اند در ترکیب یرملون و چهار از آن با غنه و دیگر دو بی غنه در راء
و راء و ادغام بی غنه باید کرد که در مدغم فیه تشدید ظاهر شود نابد بنابر قاعده
مذکور هرگاه نون ساکن به واو و یا برسد ادغام باید کرد اما چهار موضع است که اظهار
باید کرد واو در دو لفظ یکی صنوان و دیگر قنوان و یا نیز در دو کلمه یکی دنیا
و یکی بنیان و اظهار در این چهار موضع جهت سبب آن گفته اند که هرگاه ادغام کنند
مشتبه به مضاعف میشود و وجه دیگر گفته اند و آن این است که ادغام نون ساکن نسبت
به دو حرف یرملون در جمیع مواضع در دو کلمه واقع شده الا این چهار موضع که چون
نون ساکن با واو و یا در یک کلمه واقع شده اند اظهار باید کرد و اگر نه
ادغام کنند شده در یک کلمه جمع شوند و اجتماع شده در یک کلمه ثقیل است

جهت در این چهار موضع اظهار کرده اند و ادغام نکرده اند قلب بدل کردن است

مراد ابدال بدل کردن نون ساکن و نون تنوین است بمیم نزد با و آن میم را در اخفا

ظاهر میکنند و در کتابت مکتوب نیست نون ساکن در یک کلمه و دو کلمه و نون تنوین

در دو کلمه چنانکه مثال گفته میشود مثل انبئهم و من بعد و حیث با الذکر بین و بدل

کردن نون ساکن بمیم نزد با از برای آنست که میم موافق نون است در غنه و مشارک

با است در مخرج و بعضی از استادان گفته اند که چون نون و با در جوار یکدیگر

واقعشد دانه و بعض ایشان نزدیک است که اظهار نشود و قرب ایشان نزد بعد

نیست که ادغام کرده اند از آنست که بدل بمیم کرده اند و در این هنگام که نون بدل بمیم

کرده و اخفا با غنه باید نمود اخفا نزد پانزده حرف است ت ث ج د ذ

ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک نون ساکن در یک کلمه و دو کلمه و نون تنوین در دو

کلمه چنانکه مثال گفته میشود ت انتم ث انثی ج انجیناه د اندادا ذ ال لتنذر ز انزال

کنز

نـ ازلس تنسول من انشاء من یشعرون من منضود ط الظمنا الله ظا ینظرون وانتم

قی ینفقون لکم مثل اینها که ذکر شد اخفا میشود بدانکه نون مثل مثل ان الله

والناس و میم مثل دهم با و اشعرود باید کرد بدانکه میم ساکن هرگاه بحرف هجا رسد

محکم بسته حکم کرده اخفا و ادغام و اظهار اخفا با غنه ادغام نزد میم علیکم من کل و اظهار

نزد واو و فا فصل پنجم در بیان احکام وقف دانست ایستادن و بریدن است

و در باب نماسه ه فصل است فصل اول وقف منقسم بر چهار قسم است تام و کافی

و حسن و قبیح وقف تام آنست که کلمه علی بعض موقوف علیه را تعلق با بعد نباشد

نه از روی لفظ و نه از روی معنی مثل وقف ها کی یوم الدین و بایاک و براونک

هم المفلحون و تام از برای آن گویند که کلام تمام است و مخاطب را انتظاری نیست

و وقف کافی آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق با بعد باشد از روی معنی

نه از روی لفظ مثل وقف بر مما رزقناهم ینفقون و کافی از برای آن

کوبند

کرد تقف بودن خوب بهت و وقف حسن آنست که کله موقوف علیه بهت تعلق بابعد داشته

باشد از روی لفظ و از روی معنی مثل وقف بر الحمد لله و اشد الحمد لله رب العالمین و حسن

از جهة آن گویند که معنی مفهوم است در نفس کلام و وقف بدی حسن بهت اما

ابتدا با بعد آن بد و ن اعاده موقوف علیه حسن نیست و بعد از آن موقوف علیه بود

وقف قبیح آنست که معنی مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم الله و وقف بر مالک از جهة آن گویند

که معنی مفهوم نکرده و فایده از آن حاصل نشود و برین قسم وقف کردن جایز نیست هرگاه

وقف واجب و قبیح موضع نیست که وقف لازم باشد مفصل آنجا ربان وقف بر آنکه

و کیفیت آن باید وقف را در کلام عرب وجوه متعدد اما معمول نزد قراء سه وجه است

اسکان و اشمام و روم اسکان ان اخفا آخر کلمه موقوف علیه است و این در حرکات

ثلاث جایز است طول و فوتتمل و قصر در او جایز نیست اشمام عبارت است از اشارة

بضم شفتین بحرکت موقوف علیه بعد از آنکه آن را ساکن کرده باشند و این در حرکت ضمه

میباشد و پس طول و توسط و قصر نبود در او جایز نیست پس فرق میان اسکان و اشمام آنکه

عضو باشد سوم عبارتست از نطق ببعضی از حرکت موقوف علیه و انجه استادان این فن

قرار داده اند آن اختلس چهار دانگ حرکت است و باقی داشتن دو دانگ و جون بعضی

از حرکت هست که حکم وصل دارد بغیر از وصل در او جایز نباشد و این مخصوص کسره و جر

وضم و رفع است پس در او فتح و نصب نباشد و بعضی که در فتحه رومش را جایز داشته

اند اختیار نکرده اند در مذهب ابو عمرو است ۰ اسماء قرّاء نافع مدنی ابن

کثیر از مکه ابو عمرو از بصره ابن عامر از شام پس عاصم و حمزه و کسائی کوفی

این اسماء قرّاء سبعه میباشد فایده بدانکه کلمات قرآن هفتاد و هفت هزار و دویست

هفتاد و هفت کلمه است و جمله حروف قرآن سیصد و بیست و سه هزار و پانزده

حرف است چنانکه در کل شهرها از برای آن شد که تا زبان و تا زبان کلام

مجید را بدانند و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که قاری قرآن

چون بتلاوت مشغول شود حضرت رب العزة بعدد هر حرفی از قرآن در زبان هر جنبنی

از اجناس مرغان بنهد تا از برای خواننده قرآن استغفار کنند و آمرزش خواهند

تا روز قیامت تمت

در یوم دوشنبه هشتم شهر ذی قعدة الحرام مطابق خامس خمسه مشرفه به نهایت ثمت خیریت گردید

سنه هزار و سیصد و در آستانه ملک پاسبانه روضه عرش درجه امامزاده واجب التعظیم والتکریم

حضرت سلطان هارون بن موسی بن جعفر علیه و علیهم السلام

بقعه مبارکه بزرگ مرقده کاشان

تمت
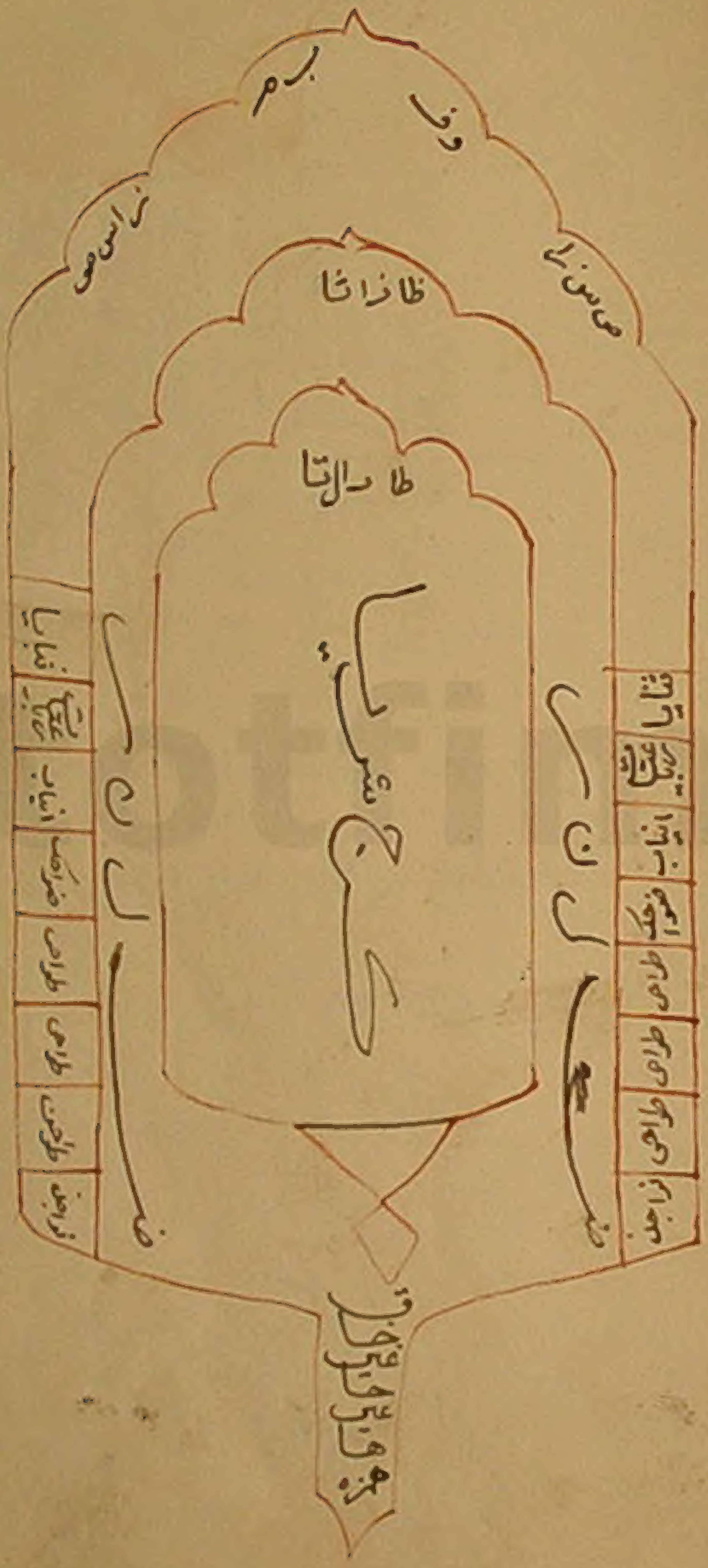
بیاد کار نوشتم من این کتابت را   و گرنه این خط من لایق کتابت نیست